



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَشَاءَ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بیرون نیست اسی مفصل و شعاع برای هدایت اهل اسلام رساله فیضی مقاله موسوم به

اشاعه المجمعۃ  
فی البلاد الفس

استاد و افاضه ان پیر و سجاد محمد علی الحسنی از تبریزت یافته بزرگوار و میر و محمد مصطفی خان صاحب مقفوله

۱۲۹۲  
مطبع فی قزوین و تبریز  
در زین نظام و اکابو مطبوعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَنَا الْجُمُعَةَ عِيدًا لَنَا وَآخِرَتَنَا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى  
 مَنْ أَرْسَلَ بِالْحَقِّ وَالْبَرَاهَانِ وَالْمُرْقَانِ إِلَيْنَا وَعَلَى آلِهِ وَآحِبَائِهِ الَّذِينَ هُمْ  
 أَوْلُنَا وَصَوْنُنَا مَا لَيْسَ بِرَأْسِ بَرٍّ أَوْ لَوْ أَنَّ الْبَابَ مِنَ الْإِفْطَحِ مِنْ أَهْلِ الْإِنْفِصَالِ وَارْضَ وَلَا سَحَابًا  
 كَمَا دَرِينِ إِيَّاهُمْ وَرَدُّ شَرْطِ صَحْتِ جَمْعِهِ عِنِّي سُلْطَانٍ وَمَصْرُوعِيَّةِ شَرْطِ كَطَشِ مَبَانٍ عِلْمًا وَمَعَاصِرِينَ بِأَخْتِلَافِ طَلْعِ  
 سِتِّ بَعْضِ أَزْشَانِ يَكُونُ مَبْدُ كَبَلَا وَجْهِ سُلْطَانٍ يَا نَائِشَ جَمْعِهِ دَرَسَتْ تَبَسُّتِ قَبْرِ جَمْعِهِ دَرَصُ جَابِزِ سِتِّ  
 نَهْ دَرَقَرِيهِ فَلَمَّا إِيْنِ خَاوَمِ الطَّلَبَةِ فَاقْدِرِ الْأَسْتَعْدَادَ فَاقْضِ الْعَقْلَ وَالسَّلَامَ وَبِيدِرِ بِأَضْلَ حَسَنِ خَفِي تَبَسُّبِ  
 لَقَشْبِنْدِي مَشْرَبِ بَرِّينِ أَمْرٍ حَبَاتٍ نَمُوْدَه خَمْسَتْ كَمَا إِيْنِ سَلَكُهُ رَأْبُ جَمْعِهِ لَأَقْفَه وَادُّوْهُ رَأْفَتُهُ بَابِ اسْلُوبِ كَمَا  
 اخْتِلَافِ أَزْشِيَانِ بِرِطَفِ كَرْدِ الْفَاقِ بَرِّانِ صَوْرَتِ بِنْدِ دَلِيسِ أَزْأَلِ لَسْبِنْدِ خَاطِرِ فَاضِلِ لِمِ الْإِنْفِصَالِ  
 أَفْتَدِ إِيْنِ عَجْوَ كَمَا نَفْعِهِ أَزْأَلِ بَرْدَةِ إِضْمَارِ بَرِّوْنِ آوْرَدَه بِمَنْصَلَةِ الْهَمَارِ جَلُوْدَه دَاوَدَه وَجَنْدِ أَوْرَاقِ ثَبِتِ نَمَائِ  
 وَازْأَلِ كَارِزِيْدِ وَبَكْرِي كِي تَدَارِدُ وَتَسْمِي كُنْدَ بِأَشْفَاقِهِ الْجَمْعَةِ فِي الْبِلَادِ وَالْقُرَى الْآنَ أَنْ غَرَمِ  
 مَصْرُوعِهِ وَتَشْرَعِ دَرِ مَقْصُودِهِ كَرْدَه شَدِّ اِقْوَلِ سَجْوَلِ السَّخَالِي وَتَقْوِيْتِهِ بِدَائِئِهِ كَمَا جَمْعِهِ فَرَضِ صَبْرِ مَبْسُوتِ وَفَرَضِيَّتِ  
 دِي نَبِيْلِ قُرْآنِ نَابِتِ سِتِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُودِي لِلصَّلَاةِ مِنْ بَيْتِكُمْ فَاجْتَمِعُوا  
 فَاسْتَعِزُّوا بِاللَّهِ الْإِيْنِ شَيْخِ عَبْدِ سَمْعَنِ دِلَوِي دَرِ زَمَانِهِ مَشْكُوتِهِ مَبْفَرَا مَبْدُ كَمَا مَرَادُ أَزْأَلِ ذِكْرِ السَّلَامَةِ  
 جَمْعِهِ سِتِّ بِأَخْطَبِهِ دِي وَوَجُوبِ خُطْبَةِ سَلَزَمِ وَجُوبِ جَمْعِهِ سِتِّ كَذَا قَالُوا وَدُنُوْدُ كَرْدِ فَكَيْفَ تَسْبِيْحَتِ كَمَا مَرَادُ  
 خُطْبَةِ صَلَاةِ هَرِ دَوَسْتِ چِهْ ذِكْرِ دَوْرِ اشْمَالِ سِتِّ دَرِ زَمَانِهِ وَوَصَادِقِ اِسْتِ وَبِحَدِيثِ صَحِيْحِ هَمِ فَرَضِيَّتِ جَمْعِهِ

۲  
 ای سیدان  
 وای قلمدان  
 دانه وای  
 وای سیدان  
 وای قلمدان  
 دانه وای









که چون پیروز را در ولایت که جمیع پیشوایان در وی در بر گرفته و نصاری را نیز روزیست مانند آن مایه بگویم  
روزی را که جمیع شیوخ در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذرانیم در وی و بجا آریم طایفه و لشکر و عبادت  
پس بوم العروبه که نام قدیم و در جمیع برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود  
و پیش از قدم حضرت بدین مشرف اسلام مشرف شده بود وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود بعد از آن آن  
نازل شد که اذ آنودی یل الصلوة یوم الجمعة الا یس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز  
جمعه با جمعی تعیین و اختیار کردند آنی بدانکه اقامت از اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدم حضرت بدین تمام  
صحابه برای آن صحیح است و احدی را بود او و درین ماجه از حدیث کعب بن لکاس خارج کرده که اول کسی که گذارد با ما  
جمعه را پیش از قدم حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر ایشانند که فرضیت روز  
جمعه در اول قدم حضرت صلی الله علیه و سلم شد و آنحضرت بعد از اقامت سه روز بقیار و در جمعه قصد در آمدن مدینه  
مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه گذارد و برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره با جمعا  
صورت اشکال پیدا کند و بقولی که گویند فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرمایند و در  
که حضرت جمعه او را در مکه بوجی دانسته باشد ولیکن بر اقامت و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و ممکن  
نیافته چنانچه نزد اقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه آنرا نشنیده و در نهایت  
و آن را با جمعا و خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر عبادت و نماز لازم نیست که جمیع خصوصیات که در  
جمعه وارد است بوده و انقدر مقصود کافی است و الله اعلم حتی بقدر الحاجة این روایت مستفاد شد که  
قبل از هجرت و قبل از نزول آن جمعه از اسعد بن زراره و از مصعب بن عمیر اقامت جمعه در مدینه متصوره و  
شد و نیز معلوم گردید که بقولی جمعه در مکه فرض شده بود الا باعث تسلط کفار و غلبه آنها آنحضرت را  
ستطاعت بر اقامت آن دست نداد و در نه لا محاله او را فرمودی فلما افران نبوی برای بجا آوری  
این امر و حسب الادب نام مصعب بن عمیر در مدینه متصوره شرف صد دریافت غرض ازین تمهید است  
که بوقت اقامت جمعه ازین بر و در بزرگ حاکمی یا نبایی در مدینه طایفه و در موجود و نبو محض با اتفاق مردم که  
و الوقت حاضر و ندان بر و اقامت واقع شده پس اگر سلطان از شرط صحت ادای من کل الوجوه  
بودی پس باید که تا و جمعه در بر و واقعه صحیح نمودی و شایع علیه الصلوة والسلام بلا حطه عظم این شعاع  
و حسب الاظهار احتیاطا آینه را که مباد او را موقوفه و غیره همچنان تنصب و جهان مردم که نسان  
مجموع برت فتنه بر خیزد و زومت نقصان و جدال رسد که آن موجب توقوفی و تعطیل این شعاع گردد و بر  
شماره که بر و او را در مدینه بجا آوری اگر شرط اولویت گویند یا هم بجا است چنانکه شرط چهارم و در قاضی و این مسئله را با انصاف در برابر و غیره

این حدیث از ابن عباس است که در روز جمعه از اسعد بن زراره و از مصعب بن عمیر اقامت جمعه در مدینه متصوره و در نهایت و آن را با جمعا و خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر عبادت و نماز لازم نیست که جمیع خصوصیات که در جمعه وارد است بوده و انقدر مقصود کافی است و الله اعلم حتی بقدر الحاجة این روایت مستفاد شد که قبل از هجرت و قبل از نزول آن جمعه از اسعد بن زراره و از مصعب بن عمیر اقامت جمعه در مدینه متصوره و شد و نیز معلوم گردید که بقولی جمعه در مکه فرض شده بود الا باعث تسلط کفار و غلبه آنها آنحضرت را استطاعت بر اقامت آن دست نداد و در نه لا محاله او را فرمودی فلما افران نبوی برای بجا آوری این امر و حسب الادب نام مصعب بن عمیر در مدینه متصوره شرف صد دریافت غرض ازین تمهید است که بوقت اقامت جمعه ازین بر و در بزرگ حاکمی یا نبایی در مدینه طایفه و در موجود و نبو محض با اتفاق مردم که و الوقت حاضر و ندان بر و اقامت واقع شده پس اگر سلطان از شرط صحت ادای من کل الوجوه بودی پس باید که تا و جمعه در بر و واقعه صحیح نمودی و شایع علیه الصلوة والسلام بلا حطه عظم این شعاع و حسب الاظهار احتیاطا آینه را که مباد او را موقوفه و غیره همچنان تنصب و جهان مردم که نسان مجموع برت فتنه بر خیزد و زومت نقصان و جدال رسد که آن موجب توقوفی و تعطیل این شعاع گردد و بر شماره که بر و او را در مدینه بجا آوری اگر شرط اولویت گویند یا هم بجا است چنانکه شرط چهارم و در قاضی و این مسئله را با انصاف در برابر و غیره

تقدم باخط منصب قامت بوالی صاحب اقتدار عادل بنیایا جابر تقویٰ فرمود که نظام اقامت ایشان  
 بوجه اتم صورت بند و کسی بر عجب و وجاست وی درین امر و مردم نزد او بنیایا مردم قزلباش و قزلباش  
 فتمیدند و دریا فتنه که سلطان و اولیای برای محبت جمعی طاعت تمام شد تقریر استراط سلطان  
 تقریر استراط مصر بایشید در بدایه بنیو لایع الجمیة الای مصر جامع او فی مصری المصر و لا تجوز فی القری  
 لقوله علیه السلام لا جمیة ولا شریق ولا قط ولا یحیی الا فی مصر جامع به و المصر جامع کل موضع لایمیر و قاض  
 یقتضی الاحکام و تعلیم الحد و و هذا عن ابی یوسف و عنه انه اذا اجمعوا فی الکبریا جمیع لم یسهم الاول الا احتیاج  
 الکفری و موطن الطاهر و الثاني اختیار البلیغ انتمی و در المختار و در مصر جامع بنیو لایع عن ابی حنیفة ثم انه بلدة  
 کبیرة فیها سکات اسواق و لیسایق و فیها و الی فقیه علی انصاف المعلوم من الظاهر بحیثیة و علمه و علم  
 یرجع الناس الیه فیما وقع من الحوادث و هذا امر الاصح ان الان صاحب الهدایة ترک ذکر السکات و الریایق  
 لان الغالب ان الامیر و القاضی الذی شانہ القدرة علی تنفیذ الاحکام و اقامته الحد و لایکون الا فی  
 بلدة کذا موطن الطاهر الروایة انتمی لخصنا بقدر الحاجة و انما واضح کردیکه و در مصر جامع از محمد بن دوقل متقولند  
 یکی موافق ظاهر الروایة که مصر جامع موضعی است که در وی دالی بود که قادر باشد بر تنفیذ احکام و اقامت حد  
 بر انصاف مظلوم از ظالم تا آخر و دیگر آنست که چون مردم و اکبر مساجد و جمیع شوند مسجد آنها گنجایش  
 کنند و این موافق غیر ظاهر الروایة است و تحقیق مصر است که آنجا نگاه و دار الامارة سلطان باشد و  
 غالباً نگاه و دار الامارة در مصر کلان که از آن حلق ضروری می برآیند قرار می یابد و امیر و قاضی مامور  
 و منصوب از جانب سلطان هم و چنین مصر اقامت اختیار میکنند و نیز باذن و الی یا قاضی جمیع در قصبات و  
 قری با اتفاق فرض واقع میشود چنانکه در المختار بنیو لایع و تقع قریضا فی القصبات و القری الکبیرة فیها  
 اسواق قال ابو القاسم فی الملاحات اذا اذن الوالی او القاضی بنیایا لیسجد جامع و ادا جمیة لان فیها  
 مجتمه فیه فاذا اتصل به الحکم صام جمعا علیه و فیما ذکرنا اشاره الی انه لا تجوز الجمیة فی الصغیرة التي لیس فیها  
 قاض منبر و خطیب کافی المضرات و الطاهر انه ارید به الکراسته لکراسته النفل بالجاعة الا تری ان فی الجماع  
 لوصول فی القری لزمهم ادا الطهر و نه اذا لم یصل به الحکم فان فی فتاوی الدیناری او ابی مسیح الریای  
 باء الامام فهو امر باجمیة اتفاقا علی ما قال الشری انتمی باجمیة ازین روایت معلوم شد که یا دای جمیة قصبات  
 و قری کبیرة فرض طراز و نه ساقط خواهد شد و در صغیرة که از جانب سلطان قاضی مخطیب یا معر باجمیة  
 جمیة نیستند و متبرکه مراد از ان مسجد است یا جائز او در انجا بنا کرده اند جمیة جابر نخواهد کرد و در و از بنیایا

و در این امر و مردم نزد او بنیایا مردم قزلباش و قزلباش  
 فتمیدند و دریا فتنه که سلطان و اولیای برای محبت جمعی طاعت تمام شد تقریر استراط سلطان  
 تقریر استراط مصر بایشید در بدایه بنیو لایع الجمیة الای مصر جامع او فی مصری المصر و لا تجوز فی القری  
 لقوله علیه السلام لا جمیة ولا شریق ولا قط ولا یحیی الا فی مصر جامع به و المصر جامع کل موضع لایمیر و قاض  
 یقتضی الاحکام و تعلیم الحد و و هذا عن ابی یوسف و عنه انه اذا اجمعوا فی الکبریا جمیع لم یسهم الاول الا احتیاج  
 الکفری و موطن الطاهر و الثاني اختیار البلیغ انتمی و در المختار و در مصر جامع بنیو لایع عن ابی حنیفة ثم انه بلدة  
 کبیرة فیها سکات اسواق و لیسایق و فیها و الی فقیه علی انصاف المعلوم من الظاهر بحیثیة و علمه و علم  
 یرجع الناس الیه فیما وقع من الحوادث و هذا امر الاصح ان الان صاحب الهدایة ترک ذکر السکات و الریایق  
 لان الغالب ان الامیر و القاضی الذی شانہ القدرة علی تنفیذ الاحکام و اقامته الحد و لایکون الا فی  
 بلدة کذا موطن الطاهر الروایة انتمی لخصنا بقدر الحاجة و انما واضح کردیکه و در مصر جامع از محمد بن دوقل متقولند  
 یکی موافق ظاهر الروایة که مصر جامع موضعی است که در وی دالی بود که قادر باشد بر تنفیذ احکام و اقامت حد  
 بر انصاف مظلوم از ظالم تا آخر و دیگر آنست که چون مردم و اکبر مساجد و جمیع شوند مسجد آنها گنجایش  
 کنند و این موافق غیر ظاهر الروایة است و تحقیق مصر است که آنجا نگاه و دار الامارة سلطان باشد و  
 غالباً نگاه و دار الامارة در مصر کلان که از آن حلق ضروری می برآیند قرار می یابد و امیر و قاضی مامور  
 و منصوب از جانب سلطان هم و چنین مصر اقامت اختیار میکنند و نیز باذن و الی یا قاضی جمیع در قصبات و  
 قری با اتفاق فرض واقع میشود چنانکه در المختار بنیو لایع و تقع قریضا فی القصبات و القری الکبیرة فیها  
 اسواق قال ابو القاسم فی الملاحات اذا اذن الوالی او القاضی بنیایا لیسجد جامع و ادا جمیة لان فیها  
 مجتمه فیه فاذا اتصل به الحکم صام جمعا علیه و فیما ذکرنا اشاره الی انه لا تجوز الجمیة فی الصغیرة التي لیس فیها  
 قاض منبر و خطیب کافی المضرات و الطاهر انه ارید به الکراسته لکراسته النفل بالجاعة الا تری ان فی الجماع  
 لوصول فی القری لزمهم ادا الطهر و نه اذا لم یصل به الحکم فان فی فتاوی الدیناری او ابی مسیح الریای  
 باء الامام فهو امر باجمیة اتفاقا علی ما قال الشری انتمی باجمیة ازین روایت معلوم شد که یا دای جمیة قصبات  
 و قری کبیرة فرض طراز و نه ساقط خواهد شد و در صغیرة که از جانب سلطان قاضی مخطیب یا معر باجمیة  
 جمیة نیستند و متبرکه مراد از ان مسجد است یا جائز او در انجا بنا کرده اند جمیة جابر نخواهد کرد و در و از بنیایا







زیرا که بعضی خطاب بجماعت است و احد و اثنين از جماعت خارج است و در مذمت امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از  
 چهار نفر که یکی از آنها امام است جمعه عقد میشود و ثلاث که اقل جمیع است لفظاً و متناً و اینجا صادق است و بدلول نص  
 دارد و اینجا و اولاً گفته رجال و لو غیر المسلمة الذین حضروا الخطبة سوی الامام بالنفس لانه لا بد من الذکر و خطیب  
 و گفته شود این نص فاسد و الی ذکر الله استی مافی الدلالت و آنچه پرسیده شد این عباس از شخصی نماز جمعه در بیت خود و  
 او ساخت آنچه حکم است و در جوابش فرمود صحیح نیست و همچنین گفتار جمعی غیر او فاسد گرد و پس ازین معلوم شد که حکمت  
 نزد ایشان در جمعه فرض کفایت است عین و این خلاف مذمت جمهور صحابست آنچه ماکید و تشدید شارع علیه الصلوة  
 و السلام و پیش از طغیانی را شنیدیم در باب اقامت و اولاً تشعار جمیع جماعت پیش از پیش است تقریر شرط  
 محصر نسبت تفسیر بر الروایة و آنچه موافق غیر ظاهر الروایة است آنهم جایجا در امصار و قصبات و قری یا قریه  
 و جاز است اقامه آنچه در کتب ظاهر الروایة است و آنچه در کتب غیره مسائل نوادریست با وجود امکان تسبیل خطا و  
 باز نیست که افاضل و تفسیر اول را از کتب ظاهر الروایة نقل کرده اند و ثانی را از کتب غیره و مسائل نوادریست  
 آنچه بعضی فقها مانند الشریعه و غیره اول البعث ظهور ثانی در تغذیه احکام شرع خصوصاً در اقامت حد و  
 در امصار ترک ساخته و ثانی را قولی مفتی به قرار داده اختیار کرده اند و فرقی است با آنکه مراد تنفیذ جمیع احکام  
 بالفعل نیست زیرا که جمیع اقامت یافت در زمان حجاج که ظاهر از وی کسی نبود و ظاهر است که وی تسبیل جمیع  
 احکام نمیکرد بلکه مراد داد علم اقتدار است بر آن ولیکن لا ینقض نیست که اکثر احکام مراد دارند و اگر بالفعل مراد بود  
 باید که مبدءی از بلاد اسلام مصر درین زمان بکلیه قبل ازین بمشای این روایت قرار نگیرد و طبعه صحیح گردد و نسبت تقریر علماء  
 شامی که در رد و الحار کرده است و تنفیذ جمیع احکام اگر چه از وی اهل اسلام متصور است نه از کافر الا اگر بعضی احکام از وی  
 نفاذ یابد البته امکان دارد و در کتب فقهیه لفظ سلطان مطلق واقع است و اسلام شرط معلوم نمی شود چنانکه در جامع الزوائد  
 و بارزه و مختار سلطان بنویسید و السلطان الی ان قال و الاطلاق مشعر بان الاسلام لم یس بشرط انتمی پس اگر  
 و الی غیر اهل اسلام اند اقامت جمیع احکام منع آید لا محاله مسلمانی را حاجت استیذان نباید اقامت فرض خواهد شد  
 و این اقامت نیز بجمیع احکام شرع است که بحکم دی نفاذ یافته و تنفیذ تنفیذ احکام از وی درین باب کفایت  
 و درین زمان حکم وقت را در امور عقیدیه مسلمانیان اسلام جهت نیست در ضیوت مطلقاً حاجت استیذان  
 ندارد و باقی ماند کلام تا و صیلة اربع حقایق این جمعی نیست بلکه وقوع شک در جمیع جمیع ظاهر و بدو  
 معلوم میشود اول سبب روایت عدم تنفیذ جمیع احکام در وقت وقوع شک در تحقیق شرک و محبت جمیع بیان اول  
 آنکه در وقت روایت سبب و تودی فی سر و احد و اولاً تشعار کثیره مطلقاً علی الذم مذمت علیه الفتوی شرح اجمعی

و اما من فتح القدير دفعا للحج وعلى المرحح فاجتهد لمن سبق تخريبه لنفسه بالعبادة والاشتغال فيصلي بعد آخر ظهر وكان الك  
خلافت المذهب فلا يعول عليه كما حرره في البحر وفي الجمع الا انه من غير المطلب والاحوط به نية آخر ظهر او كنت وقته لان  
وجوبه عليه نية الوقت انتهى قوله مطاوعا اى سوار كان المصير اى اوله وسوار فصل بين جانبيه من كبر كبره اى اوله  
وسوار قطع الجملد والحق متصلا وسوار كان التقدير في مسجد بين اواكثر كبره اى ايقاد من الفتح ومقتضاه انه لا يلزم ان  
يكون التقدير بقدر الحاجة كما يدل عليه كلام الشرحى الا فى قوله على المذهب فقد ذكر الامام الشرحى ان الصحيح من  
المذهب اى حقيقة هو ان اقامتها في مصر واحد في مسجد بين واكثر وبها اخذ الاطلاق لاجتماعه الا فى مصر بشرط المقطر  
وجاء ذكرنا ان دفع ما فى البدل من ان ظاهر الرواية جوازها فى موضعين لافى اكثر وعليه الاعتماد اه فان المذهب  
اجواز مطلقا بحر قوله دفعا للحج لان فى الرام انحاء الموضع حرجا شيا لا استدعاء لطويل المسافة على اكثر انحاء  
ولم يوجد دليل عدم جواز التقدير فنية الضرورة عدم اشتراطه لاسبابا اذا كان مصر كبره كحضر كما قاله الكمال  
قوله وعلى المرحح موما مر عن البدل من عدم الجواز فى اكثر من موضعين قوله لمن سبق تخريبه قبل اعتبار سبق  
بالضراغ ويل بما والاى اصح بحر عن القضية اى اصح عند صاحب القول المرحح قال فى الحلية كنت قد حجت  
شيخنا يعنى الكمال فى هذه المسألة فقلت الى اى اى السابق فلا شك عندى فى اعتباره بالخروج ولغيره بعد الدخول  
تزدونى خاطرى لان سبق كذا موثقه قد دخل تمامه فى الوجود او يتقدم فمقتضى كل حمل اخر قوله فيصلي بعد آخر  
ظهر تفريعه على المرحح لغيره على المرحح من جواز التقدير لا يصليها بنا على ما قد منعنا عن البحر من انه فى ذلك اى  
خوف عقبا وعدم فرضية الجمعة وقال فى البحر انه لا احتياط فى فعلها لانه العمل باقوى الدليلين اهو عبارة البحر  
وقد اقيمت مرارا عدم صلوة الاربع بعد نية آخر ظهر خوف اعتقاد عدم فرضية الجمعة وهو الاحتياط فى زماننا  
ومن الاحتياط عليه فنية منها فالاولى ان يكون فى مية فنية لهذا اطال فى فتح القدير فى بيان ذلك انما تم قال  
انما اكثر نافية نوعا من الاكثر لما سمع عن بعض اجملة انهم يشتدون الى نية المية فنية عدم اقتراضها ونشأ  
عظم سببها من قول القدير ومن صلى الظهر فخرته لترك الفرض وصحة الظهر لا شك فيه وقد صرح صاحبنا  
بانها فرض اكثر من الظهر وكيف جازها انتهى قول قد كثر ذلك من جملة زماننا ايضا ونشأ جهلهم صلوة الاربع  
بعد الجمعة بنية الظهر واما وضعها بعض المتأخرين عند الشك فى صحة الجمعة بسبب نية عدم تعدد ما فى مصر واحد  
ولم يست هذه الرواية بالاختارة وليس هذا القول اعنى اعتبار صلوة الاربع بعد ما دعى عن حقيقة وجوبه  
انتهى ما فيه بالجملة ازيجب ان يثبت كبره بنية بوضيعة تجميعه دريك شهر وحين جاز مطلقا جازت شهر كان  
بشهر بانه ودر هر دو جانب وسمى نه فاصل باشد مانند بقاء دايه ودر میان وسمى لى شايه وبقضاءى طلاقى لای



از باغی نوی بها آخر فرض او زکات و قنیه و لم اوده ان نهد و فی کونه مصر او نهدت الحقیقه و باحکامه قد ثبت  
 انه یبغی الانیان بهذه الاربع بعد الحقیقه لکن بقی الکلام فی تحقیق انه و حیل و من ذنب قال المقدسی ذکر ابن  
 السخینه عن جده التصحیح بالذنب و بحجت فیه بانه یبغی ان یکون عن یحیی و التوسیم اما عند قیام الشک و الاستنباط  
 فی صحیح الحقیقه فالظاهر الوجوب و انما اطلقنا فی ذلک لرفع ما یوهمه کلام الشارح تبعاً للبحر من عدم قطعاً  
 نعم ان ادعی الی نفسه لا یفعل چهار الکلام عند عدما و لذا قال المقدسی نحن لانما من ذلک امثال هذه  
 العوام لیل ندل علیه بحجج و لو بالنسبة الیه لیس فی الحقیقه خلاصه است که قول مرجح یعنی روایت عدم تعدد  
 بروایت معتبره قول معتبره فی الذنب از ظاهر الروایة قد ارفقت قول ضعیف و ان ذنب شافعی و مشهور از  
 مالک ادرسی الروایتین از احمد است فلما در وی شبهه قویه پیدا شد بنابرین چهار رکعت احتیاطی بعد از  
 باین بیت بگذارد که آخر فرض یا ختم وقت او را داده ام و او را اگر مترد و شود و بودن آن موضع مصر  
 یا آنکه در اینجا جمعه متعده میشود تا که از عمده یقیناً بر آید از اینجا معلوم شد که اهل مرو بحکم امامان خود و چونکه جمعه در  
 دو جا در وی اقامت یافته بود این را گذارده بود و ظاهر استدلال آنکه و فقها در باب عدم تعدد انقض  
 صریح که مانع از تعدد باشد معلوم میشود چنانچه خود در المختار بیان تصریح کرده که و لم یوجد دلیل عدم جواز التعدد  
 پس حکمیه قول مرجح قول راجح و معتبره فی الذنب بلا دلیل ثابت خواهد شد و عدم محفوفیت بخیر تعدد استجاب  
 و باقی ظاهر او الله علم باین وجه معلوم میشود که مردم باز و عام کثیر و جم غفیر یکجا جمع شده اقامت این شعبان  
 نمایند تا که اظهارش بر کمال گردد و در وقت این معنی تصور نیست و چونکه در آن زمان همه مسلمانان کامل الا  
 لعبادات الهی اشتیاق تمام داشتند و محبت و می توانی استغفر بودند و حضوری برای جمعه در یکجا اینجا  
 بقطع مسافت بعیده از بار شقت و تعب متاثر و متالم نمی شدند چنانچه امام غزالی در اشتیاق سلف در  
 حضور جمعه و جمعی ساعات میفرماید که در روز کار اول بوقت صبح بیدار شدند و راه نماز حجت چنان  
 بود که دشوار تر نیستند ی رفت و این مسعودیکر و زجاجی شده و کسک میش از وی آمده بود  
 با خود عتاب میکرد و میگفت که تو در میان چهارم باشی کار تو چون باشد چنین گفتندی که اقل بدعتی که  
 در اسلام پیدا آمد این بود که این سنت ترک کرد و تهی احوال بضعفت ایمانی تهاون و توانی در امور عباد  
 الهی آنچه در قلوب مسلمانان این زبان طاری و ساری است مخفی نیست لاحواله تعدد بقدر ضرورت دفع حج  
 و شقت مرعی خواهد شد باحکام از خلاف آنکه بلا لوله در اجماع اتون جواز تعدد شبهه قویه پیدا نمی شود  
 و قول مرجح ارجح و اقوی نمیکردد و بدستور بضعفت خود باقی میماند اکنون احتیاج تا قیام الیه و رجاء



اصلاً ندارد و اگر استیجاباً داد اساز و مضائقه نه بیان دوم آنکه هر دو شرط یعنی مصر و سلطان را بر منتهی لفظ  
 صحت جمیع سابقه بدلائل آنکه گویند و هیچ شک و شبهه در تحقق آنها درین زمانه باقی نمانده و در ضمیمه مطلقاً  
 حاجت تا ویدیه آن نیست و نیز در عبارت رد المحتار چند جا حدیثه واقع است از آنجمله منویسید که و کون الصبیح  
 للضرورة للفقوی الامنع شرعیه الاحتیاط للفقوی این سخن درست و حق است بشرطیکه عمل با احتیاط منجر بکنکرات  
 و منہیات نگردد و در شرعیه الاحتیاط ممنوع است چنانچه از کلام عالم ربانی حجة الاسلام امام غزالی که در کیمیای  
 سعادت میفرماید واضح میشود و میفرماید و این احتیاطها که عادت صوفیان است از جور بدو آشتن و از ابر  
 گرفتن و آب پاک پختن طلب کردن و آفتاب نگذاشتن تا کسی برسد و در آن نمک نمیکشد تا آنکه گفته چنان  
 احتیاطها نمیکند لیکن شش شش تا آنکه گفته شد که این احتیاطها بکنکرات و منہیات ادانگند چنانچه برشته یار و یار و یار کند  
 و طهارت که با چهار من میست یا طهارت و از کند و مسلمان در انتظار وحی باشد که این نشاید با آب بسیار پر  
 یا نماز از اول وقت تا خیر کند یا امام باشد و اهل جماعت را در انتظار دارد تا آنکه گفته که این چنین کار با احتیاطی  
 که در ضمیمه نیست بیل نکرد و نهی مخصوص بقدر الحاح به لیس فیما نحن فیه تا ویدیه اربعه احتیاط اگر منجر بمفسده خوف  
 عدم فرضیت جمیع که از منکرات و منہیات است خواهد شد پس فیصورت بسبب احتیاطی که فرضیت نیست  
 نخواهد گردید و این خوف فی زمانه بذا پر ظاهر است ثبوت آن نشیده که بسیاری از عوام لغتوای بعضی از  
 علمای این زمان که بوجه نقد آن شرط مصر و سلطان جمیع صحیح نیست فلما نظر او اباید که جمیع را عمداً  
 بلا عذر ترک ساخته اند و بعضی از علمای در مذنب اند فتمی میدهند که جمیع صحیح است و منتهی لفظ احتیاطی نیز در جواب  
 او اباید و اگر صحیح است پس لفظ احتیاطی چه معنی دارد معلوم شد که ایشان نیز در صحت و می شک اند  
 باجماع عوام و سخت تخصصه و خرابی افتاده اند که فرض قطعی شرک میشود یا آنکه در فرضیت و می متذنب اند  
 این همه خرابی با وای این طر احتیاطی است و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در شرح سفر السعاده میفرماید  
 که بعضی گفته اند که این چهار کعبه که بعد از جمعه احتیاطاً به نیت طهر گذارد و بهتر آگشت که پیش از جمعه  
 گذارد و زیرا که چون جمعه را با جماعت گذارد پس از آن به نیت طهر گذارد و اسارت غلنی مسلمانان لازم آید  
 که غار نیکه گذارد و اند فاسد بود و نهی بقدر الحاحه گویم این اسارت غلنی مسلمانان در صورت گذاردن  
 این چهار پیش از جمعه نیز متصور است زیرا که گذاردن و می بنا بر همین خیال است که غار نیکه او را خواهند کرد  
 فاسد خواهد شد و بر ظاهر است که اسارت غلنی مسلمانان حکم آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اجتنبوا  
 کثیراً من الظلمات ان بعض الظلمات الا یہ حرام است پس هرگاه که احتیاط مستلزم حرم

کتاب جامع فی فضائل  
 جامع فی فضائل  
 کتاب جامع فی فضائل  
 کتاب جامع فی فضائل

کتاب جامع فی فضائل  
 کتاب جامع فی فضائل  
 کتاب جامع فی فضائل  
 کتاب جامع فی فضائل

باشند تا بدان مطلقاً جائز نخواهد شد باجماع قول صاحب بحر الرائق که آنرا احتیاطی فعلها لانه العمل بالقوی  
 الدلیلین از راه انصاف و بمقام خلی حسن و درست زیرا که در تمیز برین قول از هر دو منظور مذکور یعنی غیثاً  
 عدم فرضیت جمیع و اسارت طبعی مخطوط میماند و قیاس ادای این اربع اعتباراً بر قضا می صلوة عمری  
 نمی تواند شد زیرا که آنچه منظور از ادای اربع لازم آید از قضا لازم نمی آید و حدیث نفس نفی شبهه استبرک الدینه و غیره  
 نیز محمول بر آن صورت خواهد شد که ازین اربعاً منظور می لازم نیاید چنانچه با جمیع اشاره از قول امام غزالی  
 و کما سعادون گذشته است و از آنجمله می نویسد لکن نفی الکلام فی تحقیق انه وجب او مندر و ب قال المقدر  
 ذکر این الشخص عن جده التبیح بالذبح و بحث فیما بین ان یمنی ان یکون عند مجرد التوهم اما عند قیاس الشک  
 و الاشتباه فی صحیح الحقیقه فالظاهر الوجوب پس بر تقدیر تسلیم حدیث مذکور اربع و حکم وجوب بحالت قیام شک  
 و اشتباه کلام است زیرا که توهم و شک و لغت بمعنی گمان آمده و مداخلات یقین و شبهه بمعنی پوشیده  
 کاملاً مستفاد من الصراح پس شبهه و نیز خلاف یقین برآمد چنانچین از مطلق فقها نیز معلوم میشود چنانچه  
 در شبهه و ظاهر در فائده مانیه که متعلق بقاعده یقین لایزول بالشک است می نویسد الشک تساوی الطرفین  
 و الطن الطرف الراجح و بوجه حجبه القناب و الوهم رجحان جهته خطأ و اما اکبر الرای و غالب الطرفین  
 الطرف الراجح اذا اخذ بالقلب هو المعتبر عند الفقهاء كما ذكره الالاسی فی هوله و حاصله ان الطن عن الفقهاء  
 من قبیل الشک لانه یردون به التردد بین وجود الشی و عدمه سوار می نمایند و نیز رجحان احدی و لذا قالوا فی  
 کتاب الاقرار لو قال له علی الف فی طنی لایلزمه شئی لانه للشک نهی و غالب الطن عند جمیع الحق یقین  
 و هو الذي یشی علیه الاحکام بعین فک من تصح کلامهم فی الالباب صرحوا فی توفیق الوضو بان  
 الغالب کالمحقق و صرحوا فی الطلاق بانه اذا اطن الوقوع لم یقع و اذا غلب علی طنه وقع نهی و باینیه  
 فی القاعده السادسه و الشبهة بالیه التاب و لیس ثابت باجماع ازین تقریر واضح شد که نزد فقها  
 طن و توهم و شبهه و شک اند که مراد ایشان بآن تردد است و میان وجود شئی و عدم و هر دو طرف  
 مساوی بودند یا یکی را بر دیگری ترجیح بود اگر چه حد و این چهار فی اجماع متفاوتمند الا در اصل معنی  
 تردد و مشترک اند و لیکن اکبر الرای و غالب طن و یقین است زیرا که معنی تردد در حد این هر دو متفاوت  
 باجماع حکم بوجوب در صورت غالب طن و اکبر الرای کرده خواهد شد و در صورت توهم و شک و شبهه  
 چنانچه از تقریرات منقوله مستفاد میشود پس حکم کردن بوجوب در صورت قیام شک و شبهه خلاف  
 لغت و مطلق فقهاست و از آنجمله می نویسد و اما اطنانی فی ذلک لرفع ما یوجب کلام الشک نهیاً

بلکه من عدم عملها مطلقاً انهم گویند منع کردن شایع از روی اتیان بجز از تادیبه اربع مطلقاً نقد بر  
خوف مفسده اعتقاد عدم فیه منیت جمیع از راه انصاف امر نسبت معقول دریا که این خوف چنانکه در  
ادای امر مستحسنت و در خبیث نیز مستحسنت است و بقدر فرق البته مستحق است که در هر این مفسده زیاد است  
که بطرف دیگران بجهت نشو و در خبیث فقط بنفوذ حامد میگرد و زیرا که این امر اعتقاد می است که از طلب  
تعلقی دارد که بهر خبیث برود و درین محل مفسدند و آنچه مقتضای عوام ابدای اربع بملاحظه مفسده  
حکم نگرد و در خواص را بملاحظه اینست که ایشان را ازین مفسده نجات یافت بر روی دلالت نمودن پس  
خواص را نیز ازین مفسده نجات معلوم نمیشود زیرا که تادیبه ایشان بجهت اشتغال و خواص را بدو که بهر که از ادای  
نقض واقع میشود بانه اگر این تادیبه نیست پس چرا ادای میسازند و نیز کتاب الحروف و در اینجا تقریر دیگر  
میکنند و آن نیست که از سلف تادیبه اربع احتیاطی با وجود و فقدان شرط مصر و سلطان و ران اوقات  
منقول نیست چنانکه در وقت اقامت جمعه از اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر و در اقامت آنجا  
رسالت آید در اول قدم بدین طریقه و در وقت فتنه بلوی حضرت عثمان پس اگر عدم تادیبه آن  
باین وجه بود که جمعه باذن امام برحق اقامت یافته بود اگر چه این اشتغال است پس در خبیث کسی  
درین کلامی نیست و اگر ملاذون بوجه تعدد استیذان با جمیع صحابه اقامت یافته بود پس در بنص  
البدیه کلام است که با وجود شک و اشتباه ادای آن بر عظم قائلین احتیاط واجب بود چرا ترک  
و وجوب کردند و از عدمه ادای فرض بیرون نیامد اگر گویند عدم تادیبه آن باین سبب بود  
که اجماع صحابه قاعده مقام اول امام بود و گویند همین معقول را درین از منتهی تسلیم فرمایند و با وجودی  
احتیاطی حکم کنند این بدان چه فرق است در اینجا اجماع صحابه نبود و در اینجا اجماع مسلمانان است  
و اگر بسبب دیگر باشد بیان نمایند و الله اعلم بالصواب ربنا لا تؤاخذنا ان سبنا او خطانا

۹۹۰۳ صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله و صحابه اجمعین

و بعد از علی هاید که این رساله بابت مقاله موسومیه اشاعت جمعی فی البلاد القری تصنیف لطیف عالم علم  
فاضل کمال جناب مولوی سید ریاض الحسن صاحب نسله العالیه و صاحب عشره اولی و در حقیقت  
هجری از انتظام بچهران محمد عبده الرحمن عفی عنه بطبع نظامی واقع کانیور طبع و در یک شیده  
برای سند طبع رساله بابت بطبع نظامی مرفوضه تنظیم شده است  
محمود خان فی





CALL No. { ٢٤١. ٥٥٩ (R) } ACC. No. ٩٩. ٣  
 AUTHOR.....  
 TITLE..... استقامت المجد في البلاد العربية  
 .....

MAULANA  
 AZAD  
 LIBRARY



:-RULES:-

ALIGARH  
 MUSLIM  
 UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.